

در متون اجتماعی رادیو انسجام بخش بررسی عوامل

رویکردهای مختلف نقش‌گرایی

(قسمت دوم)

● طاهره جولانی
سردبیر صدای آشنا



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

به دلیل متنیت برنامه‌های رادیویی و به لحاظ تأثیر
انسجام به عنوان یکی از معیارهای هفت‌گانه متنیت
می‌توان این عامل مهم را در رویکرد نقش‌گرایی به زبان
بررسی کرد.

حال با این توصیفات به معرفی رویکردهای مختلف
نقش‌گرایی می‌پردازیم.

نقش‌گرایی در مکتب پراگ

آقاگل‌زاده (۱۳۸۱: ۲۸-۲۴) می‌گوید زبان‌شناسی نقش‌گرا، ابتدا با پژوهش‌های زبان‌شناسان مکتب پراگ، مانند رومن یاکوبسون (Roman Jakobson)، نیکولای تروبتسکوی (Nikolay Trubestekoy) و ویلم متسیوس (Mathesius) (Vilem) همزمان با تشکیل حلقه زبان‌شناسان پراگ، در سال ۱۹۲۶ آغاز گردید. نخستین تلاش مؤثر زبان‌شناسان نقش‌گرای مکتب پراگ، در زمینه واج‌شناسی بود. با عنوان نمونه‌هایی از دستاوردهای واج‌شناسی، می‌توان از مفهوم اساسی تقابل نقشی و مشخصه‌های تمایزدهنده، تضاد و تقابل میان صداها، بار نقشی در ارتباط با تقابل واجی، نشانه‌داربودن در مقابل بی‌نشانه‌بودن یک واج یا عنصر زبانی مفاهیم صورت زیربنایی، نقش مرزنامی و نقش عاطفی و مشخصه‌های زبرنجیری، مانند تکیه، نواخت، کشش که به یکپارچگی آوایی و واحدهای زبانی کمک می‌کند نام برد. البته منظور از نقش عاطفی مشخصه‌های زبرنجیری، دلالت آنها بر احساس یا حالت خاصی است؛ به این معنی که در برخی موارد، سخنگویان برای بیان احساس یا حالت خاص خود، از تکیه، کشش و زیر و بمی در گفتار استفاده می‌کنند. در چنین موقعیت بافتی، واژه‌ها دارای معنی اصلی یا واژگانی‌شان نیستند؛ بلکه بیشتر بیانگر احساس یا حالت‌گوبنده نسبت به شخص و یا چیز خاصی هستند.

همه زبانها برای بیان احساس گویشوارانه‌شان، مجموعه‌ای از امکانات آوایی ویژه را در اختیار سخنگویان خود قرار می‌دهند. از این‌رو، در توصیف ساخت‌های زبان، لازم است به نقش عاطفی مانند نقش توصیفی مورد توجه کرد (لاینز، ۱۹۸۴: ۲۲۵).

از دیگر دستاوردهای مهم زبان‌شناسی نقش‌گرایی مکتب پراگ، این است که این زبان‌شناسان، به چگونگی شکل‌گیری مفاهیم در درون ساخت جمله‌های زبان و همچنین میزان بار معنایی نهاد و گزاره و بخش‌های سازنده آنها هم از دیدگاه نقش‌گرایانه و روانشناختی، توجه کرده‌اند. به علاوه، آنان درباره روند تغییر ارزش معنایی واژه‌ها، با هر بار کاربرد آنها در بافتی خاص، نظرات مهمی را ارائه نموده‌اند. مثلاً ویلم متسیوس که از بنیانگذاران مکتب پراگ است، مسئله نمای نقشی جمله در ارتباط با ساخت زبان را مطرح می‌کند (تامپسون، ۱۹۸۰: ۱۳). او معتقد است که صورت بی‌نشان جمله، تحت تأثیر عواملی مانند اطلاعات کهنه و نو، برجسته‌سازی، ساخت اسنادی، ساخت شبه‌اسنادی و مجهول‌سازی می‌تواند تغییر کند، یعنی عنصری که در یک جمله جزء مبتداست و از نوع اطلاع تازه و نو محسوب می‌شود، در جمله‌ای دیگر ممکن

است جزء اطلاع کهنه قلمداد گردد. به بیانی دیگر، در برخی از زبان‌ها از لحاظ ترتیب واژگانی و سازگانی، موقعیت ارتباطی گوبنده و شنونده، ساخت نحوی جمله را مشخص می‌کند. همچنین ساخت جمله، به‌ویژه آنچه اطلاع پیش‌زمینه (background information) و آنچه در برابر آن، به عنوان اطلاع نو به شنونده داده می‌شود، مشخص می‌گردد. به عنوان مثال در جملات زیر:

- برنامه چهارراه جوانی را از رادیو جوان می‌شنوید.
- از رادیو جوان، برنامه چهارراه جوانی را می‌شنوید.
- شنونده برنامه چهارراه جوانی از رادیو جوان هستید.
در جمله اول برنامه چهارراه جوانی، اطلاع نو و بقیه جمله اطلاع کهنه است.

در جمله دوم، رادیو جوان اطلاع نو و بقیه جمله اطلاع کهنه است.

در جمله سوم شنونده اطلاع نو و ادامه جمله اطلاع کهنه محسوب می‌شود.

در ساخت این جملات، ترتیب سازگانی بر پایه همین‌گونه اطلاعات یعنی اطلاعات نو و کهنه ساخته شده است. به هر حال، زبان‌شناسان نقش‌گرا، دیدگاهها و رویکردهای متفاوتی نسبت به نقش ارتباطی انواع جمله دارند که همگی در یک چارچوب نظری نمی‌گنجد. اشتراک همه نظریات این است که ساخت متن از راه موقعیت کاربردی بافت ارتباطی خاصی که در آن ظاهر می‌شود، تعیین می‌گردد.

نقش‌گرایان مکتب پراگ، به لحاظ روش‌شناسی و نظری، از آغاز هم تاریخ‌گرایی و هم تفکرات پوزیتیویستی (اثبات‌گرایی) نودستوریان نسبت به زبان را مردود می‌دانستند و هم ذهن‌گرایی فلسفه غرب پیش از قرن نوزدهم را قبول نداشتند؛ زیرا معتقد بودند که بر پایه آن، زبان تنها تظاهر بیرونی فکر است. البته لاینز (۱۹۸۴) معتقد است که میان نقش‌گرایی و ذهن‌گرایی، تضاد منطقی وجود دارد، زیرا می‌توان تصور کرد که تنها و نخستین نقش زبان بیان فکر است و چنین در نظر گرفت که ساخت زبان از راه تعدیل‌های مناسب آن برای منظورها و مقاصد گوناگون و برجسب همین نقش نخستین، یعنی بیان فکر موضوعی (propositional thought) مشخص می‌شود.

به اعتقاد لاینز (۱۹۸۴: ۲۲۷)، همه نقش‌گرایان، حالت چند نقشی‌بودن زبان و همچنین علاوه بر نقش توصیف‌گری، اهمیت نقش بیان احساسی یا عاطفی و نقش‌های اجتماعی و ترغیبی را مد نظر دارند. نقشهای متفاوتی که نقش‌گرایان همچون مارتینه، هلیدی و یاکوبسون معرفی نموده‌اند، مکمل یکدیگرند. درحالی که به نظر می‌رسد طرح یاکوبسون طرحی

منسجم تر می‌باشد. یا کویسون اجزاء ششگانه زبان در فرایند ارتباط یعنی گوینده، مخاطب، مجرای ارتباطی، رمز پیام و موضوع را که حاصل معنی است تعیین کننده نقشهای ششگانه زبان می‌داند. این نقشهای ششگانه عبارتند از:

- نقش عاطفی (emotive)
- نقش ترغیبی (conative)
- نقش ارجاعی (referential)
- نقش فرازبانی (linguistic)
- نقش همدلی (phatic)
- نقش ادبی (صفوی، ۱۳۷۳: ۳۵-۳۱)

مکتب کوپنهاگ

لوئی یلمسلو (Louis Hjelmslev) یکی از زبان‌شناسان مکتب زبان‌شناسی کوپنهاگ در شکل‌گیری و رشد تحلیل متن نقش داشته است (هلیدی ۱۹۹۴: xxii). در سنت زبان‌شناسی حاکم، «واژه» محور توجه است. اما یلمسلو با در نظر گرفتن روش‌شناسی جدید، قیاس را از متن آغاز کرد و برای توصیف زبان از متنهای زبانی مناسب استفاده نمود. او در کتاب درآمدی بر نظریه‌ای درباره زبانی برای توصیف دقیق زبان روش قیاس، یعنی حرکت از کل به جزء را انتخاب کرد. همچنین او به اصول منطقی، یعنی جامعیت، سادگی و توصیف بدون تناقض توجه خاص داشت. به نظر وی زبان یک طبقه کلی و نظامی به هم‌بافته است که تمام متنهای زبانی را در برمی‌گیرد. (یلمسلو، ۱۹۴۳: ۱۱). به عقیده یلمسلو (همان: ۱۳)، متون زبانی واقعیت‌هایی هستند که از طریق قضایا و نظرات منطقی سودمند و آزمون‌پذیر بر توده‌های از گفتار مربوط به زبانی خاص، استنتاج می‌شوند. از این رو، چگونگی واقعیت یا متن متون زبانی به سودمندی و روش به‌کارگیری شیوه‌های منطقی بر گفتار متکی است. بر این اساس، نظام روابط ساختی زبان در تجزیه طبقه‌ای متون زبانی و از راه تحلیل یا تجزیه نقشی به دست می‌آید. به این ترتیب که در هر مرحله، متن به بخش‌های کوچک‌تر تجزیه می‌شود و این کار تا آنجا که عناصر بنیادین و تجزیه‌ناپذیر مشخص شود، ادامه می‌یابد. یلمسلو این‌گونه زبان‌شناسی را که بر پایه توصیف مشخصه‌های بنیادی قرار دارد، زبان‌شناسی مشخصه‌های بنیادی (گلوسماتیک) نامید.

نقش‌گرایی در مکتب لندن

در حالی‌که زبان‌شناسان ساخت‌گرای پیرو روش بلومفیلد در دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ در آمریکا تلاش می‌کردند، تا حد ممکن

بدون استفاده از معنی، اصول تجزیه و تحلیل واجی و نحوی را گردآوری کنند، در مکتب زبان‌شناسی لندن، نظریه تازه‌ای مطرح شد که در آن معناشناسی و واج‌شناسی اهمیت اساسی داشتند (آفاگل‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸-۳۰). نظریه اهمیت معناشناسی و واج‌شناسی متعلق به «جان رابرت فرث» بود که در دهه‌های ذکرشده، باعث گسترش مکتب زبان‌شناسی لندن شد. به طور کلی فرث با توجه به دو زمینه ویژه بررسی زبان یعنی توصیف معنی بر پایه «بافت موقعیت و واج‌شناسی نوایی» نظریه خود را ارائه نمود (تامپسون، ۱۹۸۰: ۲۲۵).

بافت موقعیت (context of situation) را «مالینوفسکی» مردم‌شناس لهستانی که بیشتر عمر خود را در انگلستان گذرانده بود، به کار برد.

او برای نمونه، قطعه‌ای را که اصل گزاره‌گویی‌های یک قایقران بود، اینطور ترجمه کرده است:

companion - ours he - runs rear - wood.”

“we - run - wood - ourselves...we - see

از دستاوردهای مهم زبان‌شناسی نقش‌گرایی مکتب پراگ، این است که این زبان‌شناسان، چگونگی شکل‌گیری مفاهیم در درون ساخت جمله‌های زبان و همچنین میزان بار معنایی نهاد و گزاره و بخشهای سازنده آنها را نیز از دیدگاهی نقش‌گرایانه و روانشناختی، مورد توجه قرار داده‌اند.

مالینوفسکی درباره این پاره گفتار می‌گوید: تنها زمانی مفهوم خواهد بود که در بافت خاص خود مورد مطالعه شود، زیرا فقط این‌طور درک می‌شود که مثلاً منظور از «wood» همان پاروی قایق است. او همچنین می‌افزاید، زبان زنده باید در بافت موقعیتی‌اش پژوهش شود؛ یعنی در متن رویدادهایی که از آن استفاده می‌شود، مثل شکار، کشاورزی و... مطالعه شوند، نه هم‌چون زبانهای مرده. زبان کتابت هم معیار کار ما نیست، زیرا نمایانگر نقش اشتقاقی بعیدی از زبان است. زبان اصولاً «آیین منعکس کننده افکار» نیست. زبان یک «شیوه عمل» است، نه «ما بازاء اندیشه» (پالمر، ۱۹۷۶). دلایل مالینوفسکی عمدتاً بر مبنای مشاهدات وی از روشی بود که مردم مورد نظر وی با استفاده از آنها، زبان را در چارچوب فعالیت‌های روزانه‌شان به کار می‌بردند. بنابراین جزء لاینفک رفتار آنها به شمار می‌رفت. اما وی همچنین خاطرنشان می‌سازد، حتی در جوامع پیشرفته‌تر نیز نشانه‌های زبانی خاصی نظیر «چطور هستید؟» و «به به! شما هستید؟» وجود دارند که صرفاً برای برقراری نوعی رابطه عاطفی میان افراد به کار می‌روند. وی این جنبه از زبان

را که واژه‌ها در آن بار معنایی اصلی خود را ندارند و فقط نقش اجتماعی محض دارند، «اصل همدلی» (communion phatic) می‌نامد (تامپسون، ۱۹۸۰: ۲۲۴). وی از این نقش زبان، درباره زبان‌آموزی کودک استفاده می‌کند و متذکر می‌شود که کودک از آغاز همان مرحله‌ای که به آن babbling می‌گویند از واژه‌ها به عنوان «نیروهای فعال» برای تأثیر در اطرافیان استفاده می‌کند (ملمکجر، ۲۰۰۰: ۸۸).

مالینوفسکی با استفاده از اصطلاح «بافت موقعیت»، نظریه ویژه‌ای درباره معنی و زبان ارائه داد که نمایانگر این است که بافت موقعیت اساس بینش وی می‌باشد. از نظر او داده اصلی زبان جمله است که یک ابزار اجتماعی بسیار مهم هم به شمار می‌آید. در نتیجه او زبان را یک پدیده ویژه رفتاری در نظر می‌گرفت نه نشانه‌ای که در برابر فکر باشد. همچنین معنی هر گفتار را بر پایه مجموعه‌ای از شرایط و چگونگی تأثیر بر آنها توصیف می‌کرد. بر این اساس مالینوفسکی معتقد بود که معنی هر گفتار تنها از دریافت موقعیت آن مشخص می‌شود. بنابراین معنی را با کاربرد برابر می‌دانست (دینین، ۱۹۶۷: ۳۰۰). از نظر او نقش‌های زبان در فرهنگی که به کار می‌رود تعیین می‌شود که معمولاً دارای سه نقش است:

الف - نقش منظورشناختی

ب - نقش جادویی (یعنی زبان است که محیط را کنترل می‌کند).

ج - نقش ادبی (ملمکجر، ۲۰۰۰: ۱۵۹)

فرث (۱۹۵۱) معنی را «نقش» در «بافت» تعریف می‌کند. یعنی جمله، مجموعه معنای تک‌تک کلمات نیست، بلکه نقشی است که آن گفته یا جمله در موقعیتی خاص ایفا می‌کند. فرث پیش از مالینوفسکی مفهوم «بافت موقعیت» را مطرح کرده بود و مالینوفسکی تا حدودی تحت تأثیر وی بود.

زبان‌شناسی نظام‌مند / سازگانی هلیدی

قبل از ورود به این مبحث متذکر می‌شویم که نگارنده معتقد است رادیو یک سیستم است که تمام نظام‌های زبانی در سمت و سو دادن به متون و برنامه‌های آن مؤثرند. مهاجر و نبوی (۱۳۷۶: ۱۸-۱۴) از نگره زبان‌شناختی که ساخته و پرداخته مایکل هلیدی است به عنوان زبان‌شناسی سیستمی - نقشی (systematic-functional linguistics) یاد می‌کنند. وجوه مشخصه اصلی این نگره زبان‌شناختی در دو مفهوم پایه نهفته است که در نام آن هم نمود یافته‌اند؛ سیستم و نقش. هلیدی نگرش خود به مفهوم نقش را در این نگره اینطور بیان می‌کند که زبان‌شناسی سیستمی - نقشی در راستای تفسیری که از

متن/نظام عناصر ساخت‌های زبانی ارائه می‌دهد، در سه معنای متمایز و البته هم‌بسته نقش‌گراست.

اول این نگره چنین طرح‌ریزی شده که بتواند چگونگی کاربرد زبان را در بافت بیان نماید و به این دلیل نقش‌گراست. در نتیجه نظام زبان، نظامی دلخواه و قراردادی نیست، بلکه طبیعی و متناسب با نیازهای جامعه و انسان است، به طوری که هر عنصری را در زبان می‌توان با ارجاع به چگونگی کاربرد زبان تبیین کرد.

دوم بخش‌های بنیادین معنا در زبان، بخش‌هایی نقشی و کارکردی‌اند و «فرا نقش» (meta function) نامیده می‌شوند. تمام زبانها حول دو محور عمده معنایی شکل گرفته‌اند:

۱. معنای اندیشگانی (ideational meaning)

۲. معنای بینافردی (interpersonal meaning)

این بخشها در نظام زبان نماد دو هدف عام کاربرد زبان هستند: یکی فهم محیط و دیگری تعامل با افراد در آن محیط.

یاکوبسون اجزاء ششگانه زبان در فرایند ارتباط یعنی گوینده، مخاطب، مجرای ارتباطی، رمز، پیام و موضوع را که حاصل معنی است تعیین‌کننده نقشهای ششگانه زبان اعم از نقش عاطفی، ترغیبی، ارجاعی، فرارزبانی، همدلی و ادبی می‌داند.

بخش بنیادین دیگری نیز با این دو بخش همراه است که بخش «متنی» (textual component) نام دارد که دو بخش قبل را با بافت پیوند می‌دهد.

سوم هر عنصر زبانی با ارجاع به نقش آن در کل سیستم زبان توضیح داده می‌شود. در این معنا، دستور زبان نقش‌گرا دستوری است که تمامی واحدهای یک زبان، بندها، جمله‌ها و... را همچون پیکربندی سازمند نقش‌ها تعبیر و تفسیر می‌کند. به عبارت دیگر هر بخش زبان در نسبت با کل، همچون عنصری نقشی تفسیر می‌شود. (هلیدی، ۱۹۸۵: xiv-xiii، باز گفت آزاد).

مفهوم پایه دیگر در این نگره، مفهوم سیستم است. هلیدی این مفهوم را همراه مفهوم «ساختار» از فرث وام گرفت و با آن نظریه خود را سازمان بخشید. این دو مفهوم در شکل اولیه نظریه هلیدی یعنی «مقوله و میزان» (scale and category) نقشی هم‌تراز دارند و در کنار واحد (unit) و طبقه (class) چهار مقوله زبان را می‌سازند؛ اما در صورتهای پسین این نظریه،

تهیه‌کننده برای منظور خاصی در نقطه خاصی از برنامه اشاره کرد.

این رابطه هم‌عرض، رابطه‌ای میان امکانات درون یک سیستم است. اما در کل شبکه زبان، رابطه‌ای زنجیره‌ای و زمانی وجود دارد که نوعی از رابطه میان سیستم‌هاست. به این ترتیب که هرگاه از میان امکانات موجود در یک سیستم گزینشی انجام می‌دهیم، بار دیگر با سیستمی دیگر روبرو می‌شویم که باید از میان امکانات موجود در آن دست به گزینشی بزنیم و این گزینش‌ها آنقدر تکرار می‌شوند تا معنای مورد نظر گوینده شکل می‌گیرد. ساختار، شکل نهایی تحقق یک سیستم است و برخلاف سیستم، مبتنی بر رابطه هم‌نشینی عناصر و ناظر بر آرایش زنجیره‌ای عناصر یا توابع نقشی آنهاست. در نتیجه، رابطه جانیشینی میان عناصر را هم باز می‌تاباند. زبان‌شناسی

تمام عناصر و تمامی تحلیل‌ها حول محور «سیستم» شکل می‌گیرند (هلیدی، ۱۹۹۴: ۴۵۰) که اساس تمایز این نگرش نقش‌گرا از دیگر نگرش‌های نقش‌گراست. به همین دلیل، «زبان‌شناسی سیستمی» یا «زبان‌شناسی سیستمی-نقشی» نامیده می‌شود. در این نگرش، زبان شبکه درهم تنیده‌ای از سیستم‌هاست که از طریق گزینش‌های تو در تو به معنی دست می‌یابد. هر نقطه از این شبکه که گزینشی در آن انجام می‌شود شامل دو عنصر است که بر روی هم یک سیستم را می‌سازند. (هلیدی، ۱۹۸۵: xxvii)

اول محیط پیرامونی یک گزینش از گزینش‌های پیش‌تر صورت گرفته، ساخته شده است که در خصوص رادیو و برنامه‌های آن به مثابه متن، شامل عوامل برنامه‌ساز و متون نوشتاری و تمام عوامل پیرامونی است.

رادیو یک سیستم است که تمام نظام‌های زبانی در سمت و سودادن به متون و برنامه‌های آن مؤثرند.



سیستمی که در چارچوب زبان‌شناسی نو-فرثی (linguistics neo-firthian) شکل گرفت، این‌گونه آغاز می‌کند که زبان ابزاری است برای انتقال معنی و برقراری ارتباط میان افراد یک جامعه. در نتیجه زبان، نهادی اجتماعی و بخشی از نظام اجتماعی است (هلیدی، ۱۹۷۸: ۳۹). در این راستا، زبان‌شناسی همچون شاخه‌ای از جامعه‌شناسی به بررسی آن دسته از کنش‌های اجتماعی می‌پردازد که مبتنی بر انتقال معنی به واسطه زبان هستند که این معنی خود مبتنی است بر کنش متقابل عناصر موجود در هر موقعیت مشخص، یعنی زمان و مکان برقراری ارتباط، عناصر صحنه ارتباط، آدمیان درگیر در

دوم مجموعه‌ای از امکانات که از میان آنها باید گزینش انجام شود به‌طور کلی یک سیستم «بازنمود تجربیدی یک مجموعه جانیشینی» است (هلیدی، ۱۹۷۳: ۵۵)، یعنی یک سیستم مجموعه‌ای از امکانات است که می‌تواند در محیطی یکسان و واحد ظاهر شوند و بر اساس شرایط مساعدی که محیط برای وقوع آنها مهیا می‌کند، یکی از آنها انتخاب می‌شوند. در این چارچوب، گزینه‌ها رابطه جانیشینی دارند؛ یعنی گزینش و حضور یکی مستلزم عدم گزینش و غیاب گروهی دیگر است. در این مجموعه هم در راستای رادیو می‌توان مثلاً به گزینش یک موسیقی خاص از طرف یک

امر ارتباط، روابط اجتماعی میان آنها و متون مشخصی که ارتباط به واسطه آنها صورت می‌گیرد. بنابراین برای بیان معنی، همه عناصر دارای نقش و معنی در این موقعیت، مورد محاسبه قرار می‌گیرند و همین محاسبات تعیین‌کننده نوع یک برنامه به لحاظ کیفی هستند. البته فارغ از سلاقی و نظرهای شخصی، هلیدی نقش‌ها و معانی زبان را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱- زبان، درک و دریافت ما از واقعیت و در نتیجه سازماندهی تجربیات ما و چگونگی نگرش ما نسبت به جهان است. تجربه‌ای که همه جهان پیرامون- بیرون از ذهن و جهان درون و دنیای خیال آدمیان- را دربر می‌گیرد. این نقش را که متضمن بازنمایی واقعیت و گویای محتوای کلام است «نقش اندیشگان» (indefeasible function) زبان می‌نامیم.

۲- کار زبان، برقراری، حفظ و تنظیم روابط اجتماعی است. بر این مبنا بخشی از هر متن برکنش متقابل افراد در ارتباط دلالت می‌کند. در اینجا معنی همچون شکلی از کنش مطرح می‌شود و طی آن، گوینده یا نویسنده به کمک زبان، عملی را نسبت به شنونده یا خواننده صورت می‌دهد (هلیدی، ۱۹۸۵: ۵۳). این نقش زبان، «نقش بینافردی» (interpersonal function) زبان نام دارد.

۳- زبان، متن‌آفرینی می‌کند؛ یعنی میان خود و بافت ارتباط برقرار می‌کند تا به تناسب بافتی که زبان در آن جاری می‌شود، با توجه به ویژگیهای مترتب، به آن بافت برسد؛ چرا که متن واحد معنا و وسیله انتقال معناست. این نقش که بیانگر مدخلیت کلام، هم با بافت زبانی پس و پیش خود، و هم با بافت موقعیتی است، نقش متنی (textual function) زبان است.

رویکرد نقش‌گرایی گیون

دبیرمقدم (۱۳۷۸: ۳۹-۳۶) بیان می‌کند که تعدادی از زبان‌شناسان با تأکید بر اینکه دستور زایشی، استمرار ساخت‌گرایی (کلان و خرد) است، مدعی هستند که به دلیل وجود هر دو، زبان‌شناسی در بحران بی‌سرانجامی فلسفی و روش‌شناختی خود محصور گشته است و تنها راه گریز از آن، ترک کامل این وضعیت و روی آوردن به رویکردی متفاوت است (گیون، ۱۹۷۹: ۳-۱).

رویکرد تالمی گیون (Talmy Givon)، گونه‌ای از نقش‌گرایی است که در آن عوامل زیر در تعیین کمیت و کیفیت ساخت زبان دخیل دانسته شده‌اند:

الف - محتوای معنایی (propositional content) جملات، شامل نوع فعل از لحاظ معنایی و نقش معنایی موضوع‌های فعل مانند نقش عملی و امثال آن که مسلماً در

ساخت زبان منعکس است. این محتوا را در رادیو و متون رادیویی، نویسنده و گوینده تعیین می‌کنند.

ب- محتوای گفتمانی (discoursal) و کاربردشناختی (pragmatic) شامل روابط مبتدا و خبر، پیش‌انگاره‌ها، پیش‌زمینه - پس‌زمینه، در تبلور ساخت زبان تأثیرگذار است. این بخش هم توسط عوامل برنامه‌ساز و هم بنابر پیش‌انگاره‌ها و پیش‌زمینه‌های ذهنی مخاطبان شکل می‌گیرد.

ج- پردازشگر (processor) یعنی ویژگی‌های کانال‌هایی همچون کانال‌های عصبی، آکوستیکی، فراگویی، شنیداری و امثال آن که در پردازش زبان در مغز دخالت دارند، بی‌شک در شکل‌دهی ساخت زبان هم بی‌تأثیر نیستند. به جرئت می‌توان گفت که حتی بخش‌های فنی از جمله فرستنده‌ها و گیرنده‌ها هم در شکل‌دهی ساخت زبان متون و برنامه‌های رادیویی و شکل‌گیری پیام در ذهن مخاطب بی‌تأثیر نیستند که البته در بخش بررسی عوامل انسجام نمی‌گنجد، زیرا انسجام بنا بر

زبان ابزاری است برای انتقال معنی و برقراری ارتباط میان افراد یک جامعه. در نتیجه زبان، نهادی اجتماعی و بخشی از نظام اجتماعی است.

اعتقاد هلیدی، حسن یک مفهوم درون متنی است. د- ساخت شناختی (cognitive structure) و ادراک انسان در تعیین ساخت زبان مؤثر هستند.

ه- پدیدآیی فردی (ontogenetic development) یا به بیانی روشن‌تر، شرایط مقتضیات و مراحل مختلف رشد و زبان آموزی کودک در شکل‌دهی نظام زبان به عنوان ابزار ارتباطی او تأثیر می‌گذارد.

و- تغییرات در زمانی (diachronic changes)، فرایندی حتمی در همه زبانهاست که نظام آوایی، فناوری زبان را مرتباً تحت تأثیر و دگرگونی قرار می‌دهد و در همه نظام بقایای این تغییرات مشاهده می‌شود. از این جهت برای توصیف هم‌زمانی ساخت زبان، باید از تغییرات در زمانی آگاهی داشت.

ز- پدیدآیی نوعی (phylogenetic evolution): اثرگذاری سیر تکاملی زبان و مراحل تکوین آن در نوع انسان در ساخت زبان و پیدایش صورت کنونی آن دلالت دارد.

گیون تأکید کرد که دستور زایشی بدون اعتنا به عوامل فوق به توصیف، به همان اندازه غریب و نامأنوس است که تصور کنیم کالبدشناسی بدون توجه و اشاره به نقشهای اعضای بدن به توصیف ساخت کالبد انسان بپردازد.

گیون معتقد است که وقتی رشته‌ای به مطالعه پدیده‌های ساده و مادی همچون فیزیک و شیمی می‌پردازد، ضرورت طرح مفهوم نقش و در نتیجه تبیین‌های نقشی قابل بحث است. از این رو نادیده گرفتن نقش در مطالعه موجودات ذی‌روح بی‌معناست. او خاطر نشان می‌کند که «گفتمان» و نقش ارتباطی، نحو و دیگر صور زبانی را به دست می‌دهند؛ یعنی، نیازهای ارتباطی «نحو» را پدید می‌آورند. براین اساس پیشنهاد می‌کند که زبان‌شناسان باید به دنبال همگانی‌های کلامی و ارتباطی باشند نه همگانی‌های نحوی و صوری. او مدعی است که شواهد زبانی فراوانی برای ارجحیت نقش ارتباطی زبان و سرچشمه‌گرفتن نحو و صورت از آن وجود دارد که شواهد تحول تاریخی زبان، مراحل زبان‌آموزی کودک (زبان اول) و زبان‌آموزی بزرگسالان، ویژگی‌های گونه محاوره‌ای در مقابل گونه نوشتاری زبان و ویژگی‌های «زبانهای آمیخته» و تحول آنها به صورت «زبانهای آمیخته مادری» از مهمترین آنهاست.

وی شواهد فراوانی ارائه کرده است، دال

براینکه بسیاری از ساختهای مرکب در زبانهای دنیا، حاصل ترکیب و ادغام ساختهای گسسته و هم‌عرض در دوره‌های پیشین آن زبانهاست. مطالعه مراحل زبان‌آموزی کودکان نشان داده که زبان کودکان در آغاز حداقل قید و بندهای نحوی و صرفی را داراست، همچون وضعیت زبان‌آموزی دوم توسط بزرگسالان. بررسی آماری ویژگی‌های گونه

محاوره‌ای در مقایسه با گونه نوشتاری زبان حاکی از سادگی و گسستگی گونه محاوره و پیچیدگی و همبستگی نحوی در گونه نوشتاری است. نبود توالی ثابت بین سازه‌های تشکیل‌دهنده جمله و فقدان عناصر دستوری و صرفی کلیشه‌هایی هستند که در مورد زبان‌های آمیخته به‌کار می‌روند و شواهد کافی نشان می‌دهد که پدیداری ویژگی‌های صرفی و نحوی، شامل توالی ثابت برای سازه‌های جمله و نقش، نماهای دستوری و تصریفی، تنها از سنی آغاز می‌شود که آن زبان آمیخته را به‌عنوان زبان مادری خود می‌آموزد. تمام این شواهد بر اصل بودن نقش ارتباطی زبان و فرع بودن نحو دلالت می‌کند، چرا که ضروری‌ترین نیاز کودک در زبان‌آموزی و بزرگسالانی که زبان دوم را فرا می‌گیرند و ضروری‌ترین نیاز جامعه‌ای که فاقد زبان مشترک است (در مورد سخنگویان زبانهای آمیخته) برقراری ارتباط با اطرافیان است. به همین ترتیب در مراحل پیشین تاریخ زبان، هنگامی که زبان فاقد نوشتار بوده و تنها صورت شفاهی داشته و همین‌طور امروزه در گونه محاوره‌ای

زبانی که نوشتار هم دارد، شواهد عینی بسیاری هم‌چون بافت مکالمه، حرکات دست و سر، چهره‌گوینده، مشهود بودن، ملموس بودن، آنی بودن نیازها و موضوعات، پیش‌انگاره‌ها و مشترکات بین اهل زبان به سهولت ارتباط کلامی کمک می‌نماید. از این رو ساخت جملات به مراتب از سادگی بیشتری نسبت به زبان نوشتار برخوردار است، زیرا زبان نوشتار از این اطلاعات بافتی برخوردار نیست و باید توسط نویسنده در اختیار خواننده قرار گیرد که خود به معنای پیچیده‌تر کردن ساخت نحوی و صرفی جملات است. بنابراین از نظر گیون و دیگر نقش‌گرایان، با در نظر گرفتن نقش ارتباطی زبان، نحو فرع می‌باشد و مقوله‌ای ثانوی است. پس مطالعه واقعی زبان باید از مطالعه نقش ارتباطی شروع شود. با توجه به این توضیحات، گیون و در کل نقش‌گرایان را زبان‌شناسان «تعالی‌گرا» می‌نامیم؛ زیرا از دیدگاه آنها، ساخت زبان تنها در ارتباط مستقیم با عوامل و مقولات گوناگون و با اتکا به آنها قابل توصیف می‌باشد. در نقش‌گرایی،

داده‌های زبانی معمولاً در «بافت» و «بافت زبانی» خود بررسی و توصیف می‌شوند نه به عنوان داده‌های مستقل و «بافت‌زدوده». همچنین یافته‌هایشان توسط مطالعات آماری پدیده مورد نظر، یا با استناد به شمّ جامعه زبانی و نیز گاهی با مطالعه «رده‌شناختی» آن پدیده، مطالعه در سطح وسیعی از زبان‌های هم‌خانواده و غیر هم‌خانواده حاصل می‌آیند و بیان می‌شوند. تعبیر «رویکرد نقشی رده‌شناختی» (functional typological approach) به علایق این گروه از نقش‌گرایان اطلاق می‌شود.

زبان، متن آفرینی می‌کند؛ یعنی میان خود و بافت ارتباط برقرار می‌کند تا به تناسب بافتی که زبان در آن جاری می‌شود، با توجه به ویژگی‌های مترتب بر آن بافت برسد. چرا که متن واحد معنا و وسیله انتقال معناست.

دستور پیدایشی

افراطی‌ترین گونه نقش‌گرایان دستور پیدایشی (EG) (Emergent Grammar) است که واضع آن هاپر (Hopper) است (دبیرمقدم، ۱۳۷۸: ۴۹-۴۶). دستور پیدایشی با صورت‌گرایی کاملاً مخالف است.

در این رویکرد نقش ارتباطی، اصلی‌ترین مشخصه زبان به حساب می‌آید. دستور پدیده‌ای است شرطی نه ثابت و حتی پایدار و نظامی نیست که از پیش تعریف شده و ملکه ذهن باشد، بلکه در بافت غیرزبانی و در کلام «پیدایش» تجلی می‌یابد. (هاپر، ۱۹۸۸: ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲).

طرفداران دستور پیدایشی مفاهیمی همچون جمله، اسم

و فعل را به عنوان مفاهیم دستوری و نحوی ثابت، پایدار و مفروض مورد شک و تردید قرار داده‌اند و معتقدند که این مفاهیم در اصل بازتاب خط‌مشی‌های ارتباطی و تشکیل کلام هستند که به‌طور مکرر به‌کار می‌روند (هایر و تامپسون، ۱۹۸۴: ۷۰۵). در مقاله دیگری، استدلال کرده‌اند که مقوله «اسم» و «فعل» در زبان‌ها، ناشی از نقش‌های کاربردشناختی‌اند. در این مقاله، ابتدا مفهوم «نمونه‌اعلای» (prototype) مقوله‌هایی همچون اسم و فعل معرفی و بیان شده که این مفهوم به «موارد کانونی» آن مقوله اشاره می‌کند. طبعاً موارد غیرکانونی، موارد حاشیه‌ای و فرعی، نمونه‌اعلای مقوله موردنظر تلقی نمی‌شوند و اینکه مثلاً اسمی نمونه‌اعلا هست یا نیست، تنها براساس «صورت‌واژگانی»، (یعنی به عنوان مدخل واژگانی) یا «معنای» آن قابل تعیین و تشخیص نیست، بلکه براساس نقش ویژه‌ای که در بافت غیر زبانی و کلام ایفا می‌کند امکان تلقی آن به‌عنوان نمونه‌ای اعلا یا ... آن می‌باشد. در نتیجه دو نکته عمده در اینجا مطرح می‌شود: یکی، در سطح انتزاعی و کلان و دیگری در سطح خرد و ملموس. اول اینکه وجود مقولاتی همچون «فعل» و «اسم» به‌ترتیب توابعی از این نیاز ارتباطی و کلامی هستند. برای گزارش «حوادث» و «شرکت‌کنندگان آن حوادث». از این‌رو، این مقولات خود از نقش‌های ارتباطی، کاربردشناختی و کلامی ناشی می‌شوند، نه از پدیده‌های مستقل. دوم اینکه، مقوله «اسم» یا «فعل» در بافتی خاص به‌عنوان «اسم» یا «فعل» قابل تشخیص‌اند؛ بسته به اینکه تا چه حد نقش نمونه‌اعلای خود را ایفا می‌کنند. یعنی هرچه نقش آن اسم یا فعل به نقش نمونه‌اعلای خود نزدیکتر باشد، شاخص‌ها و علائم اسم بودن یا فعل بودن آن برجسته‌تر است و برعکس. در نتیجه بافت غیرزبانی و حوادث جهان بیرون هیئت و صورت مقولات زبانی را معین می‌کند و بر این اساس مقوله‌ای به‌صورت نمونه‌اعلای خود یا به صورت حاشیه‌ای و فرعی تجلی می‌یابد. (همان: ۷۱۰-۷۰۷). بنابراین، کاربردشناسی، در «دستور پیدایشی» اصل و مبنا می‌باشد و صورت تابع آن و در واقع زاده آن است؛ بدان معنا که بین این دو رابطه شمایل‌گونگی (iconicity) وجود دارد. به این ترتیب که هرچه عنصر زبانی به‌گونه‌ای برجسته‌شود، این برجستگی نقشی، گفتمانی، کاربرد شناختی در «صورت» آن عنصر نیز با حضور نشانه‌ها، علائم صوری تعیین و نمایان شده و برعکس هرچه برجستگی نقشی، کلامی و کاربرد شناختی آن عنصر کمتر باشد، «صورت» آن نیز به تبعیت از آن، از نشانه‌ها و شاخص‌های صوری کمتری برخوردار خواهد بود. با توجه به این توضیحات، روشن است که ارتباط «شمایل‌گونگی» مذکور پدیده‌ای همگانی و جهان‌شمول است نه ویژه زبانی خاص (هایر و تامپسون،

۱۹۸۴: ۷۴۷). شاید از این منظر بتوان ادعا کرد که شمایل‌گونگی در مورد سیستم ارتباطی رسانه رادیو هم مطرح می‌شود که البته نگارنده در خصوص افراطی بودن این نظریه دچار تردید است.

جمع‌بندی مطالب

در این مقاله رویکردهای مختلف نقش‌گرایی بررسی شد؛ رویکردهای نقش‌گرایی در مکتبهای پراگ، کوپنهاگ و لندن. همچنین دستور نقش‌گرای هلیدی و گیون هم توصیف شدند.

منابع:

- آقا گل‌زاده، فردوس (۱۳۸۱). مقایسه و نقد رویکردهای تحلیل کلام و تحلیل کلام انتقادی در تولید و درک متن، رساله دکتری. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۸). زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی. تهران: سخن.
- صفوی، کورش (۱۳۷۳). از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد اول: نظم. تهران: چشمه.
- مهاجر، مهران و نبوی، محمد (۱۳۷۶). به سوی زبان‌شناسی شعر، ره‌یافتی نقش‌گرا. تهران: مرکز.

- Dinnen, F.P. (1967). *Introduction to General Linguistics*. New York: Holt Rinehart.
- Givon, T. (1979). *On understanding grammar*. New York: Academic Press.
- Halliday, N.A.K. (1973). *Exprobrations in the Functions at language*. London: Edward Arnold.
- Halliday, N. A. K. (1978). *Language as Social Semiotic, The social Interpretation of language and Meaning*. London: Edward Arnold.
- Hallinay, M. A. K. (1994). *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold.
- Hopper, P and S. Thompson (1384). *The discourse Basis for lexical Categories in universal grammar language 60*. 703-750.
- Hopper, P. (1988). *Emergent grammar and the a priori grammar postulate*. Ind. Tannen (ed.), *Linguistics in Context*. Albex, Norwood, New ersey.
- Lyons, J. (1984). *Language and Linguistics, An Introdnction*. Cambridge university.
- Malmkjaer, k. (1991). *Discourse and conversational analysis In Kirsten Malmkjaer (ed.)*. The Linguistics Encyclo Pedia. London and New York: Rout ledge. PP. 100-110.
- Thompson, s. (1991). *on addressing Functional explanation in Linguistics*. Language and Communication 11. 93-96.